

سفری به ایران

آقای سید نور محمد اکیلوی از شعرا و نویسندگان خوش ذوق حیدرآباد امسال سفری به ایران رفته. دربرگشت شبی در آنجمن ادبی بزم سعدی خطاب به زیر را بر خواند که اینک نسختی از آن را برای خوانندگان مجله شریفه ینما تقدیم می‌دارد.

دکتر محمد تقی مقتدری

سرکنسولگری شاهنشاهی ایران حیدرآباد - هند .

رئیس محترم ، بانوان و آقایان

از عهد غالب عالمی که بعد از فراغ قرآن خوانی و تکمیل تحصیل اردو و درسهای فارسی آغاز گشتند آرزویی در دلم پیدا شد که آن سرزمین رؤیائی را ببینم که مولد این زبان شیرین است از این سبب که تعلق من از خانواده سادات مهدویه است و در این خانواده مذاق تصوف و شعر و ادب عام بوده و از ابتداء يك رابطه ذهنی به ادبیات فارسی نشوونما پذیرفت - مطالعه سعدی و حافظ و مثنوی مولانای روم چشم و فکر را منور ساخت - نگارندهای فارسی گویان هند همچو امیر خسرو، فیض ، نعمت خان عالی از متقدمین و غالب و اقبال از متأخرین مذاق فارسی را دوبالا کردند .

از این پس منظر خواهشی که سرزمین آب رکناباد و گلگشت مصلی را به چشم خود ببینم تیزتر شد، ولی بظاهر اسباب سفر مهیا نبودند. این خواهش تا سالهای سال فقط خواهش ماند - کس نمی‌داند که در زنبیل مستقبل چگونه واقعات و حادثات انتظار لمحہ وقوع و حدوث می‌کنند. درباره سفر ایران من همچنین شد که يك کرم فرمای من پیش آمده تفسیر و مردی از غیب برون آید و کاری بکند « عملا » مرا تفهیم کرد و در نتیجه از يك سحر خوشگوار من بر فرود گاه مهر آباد بودم - بکمال مسرت و شادمانی هر چیزی را از چشم حیرت و استعجاب دیدم.

در ایران قیام من زاید از يك ماه بود - ایران اقلیم عظیم است وسیع و عریض از فیاضیهای دست قدرت بهره‌مند - قرنهای تاریخ در دامن این اقلیم بزرگ مثل ستاره‌ها آویخته.

چشمان من از نظاره قله‌های برف پوش کوه البرز، خیابان‌ها ، گلستان‌ها ، ساختمان‌های زیبا و زیباتر از همه اهالی ایران خنک گشتند - بعد از نظاره حسن ایرانیان منحیر بودم که حافظ شیرازی چطور گفت که « حافظا روز ازل حسن به ترکان دادند » شاید این انکسار بود یا انتقام بی‌وفائی محبوب که او را گفت « تو آنچنان زیبا نیستی چندان که ترکان هستند - شک نیست که ترکان زیبا هستند لیکن شامیان، ایرانیان و افغانیان هم در حسن از ترکان کمتر نیستند .

در ایران دور دور مرفه الحالی که منت پذیر الطاف شهنشاه ایران محمدرضا شاه پهلوی آریامهر است حسن ایران را دوبالا ساخت - بعضی از احباب من می‌گویند که حسن

به هیچ طور به مرفه الحالی مربوط نیست ولی من می‌شناسم که حسن در مفلوك الحالی فلسفی می‌شود و در حضور او به جز تاه کردن زانوی ادب چاره‌ئی نیست و حسن در مرفه الحالی سرسبز و شاداب بوده و از قرب او قرب لطافت‌های زندگی میسر می‌شود. زیرا که من در این سفر صروفیات خود را محدود به يك شنبه تاریخ اسلامی یعنی مسکوکات اسلامی کرده بودم ازین سبب ملاقات من با چنین دانشوران شد که در این شنبه خاص درك کامل داشتم.

يك هفته در تهران قیام کردم سیر مقامات دیدنی کردم - نتوانم گفت که نظرم احصای همه جاها کرد ولی به مصداق «مشتی نمونه از خرواری» مسجد سپهسالار، موزه‌های تهران، کاخ گلستان، جواهرخانه شاهی در عالم نظیر ندارد.

از تهران به تبریز رفتم - این شهر با وجود تباہ کاری‌های زلزله‌ها هنوز چند یادگارهای سلجوقی و تیموری در سینۀ خویش محفوظ دارد - مسجد کبود، موزه آذربایجان، موزه دانشگاه و موزه انقلاب دستوری «مشروطیت» لایق دیدن هستند. آقای جمال ترابی طباطبائی مدیر اعلا «مدیر کل» موزه آذربایجان بر مسکوکات اسلامی نظر ژرف دارند و در این سلسله چند کتب از قلم موصوف از زیور ترقیم آراسته شده‌اند در اثنای سفر تبریز بر فرودگاه مهر آباد ملاقات من با آقای شنکر بازنشسته عهده دار بحریه هند دست داد - آقای شنکر که در کارگاه بزرگی ماشین سازی آذربایجان بر عهده جلیله فایز هستند و ذوق شعر و ادب بفایت لطیف می‌دارند - از وساطت این آقا ملاقات من از دو پروفیسور انندی شد که در دانشگاه تبریز درس می‌دهند.

از تبریز به مشهد رفتم - در مشهد مزار مقدس حضرت امام علی موسی الرضاعلیه السلام هست - شرف زیارت حاصل کردم - در این شهر مسجد گوهر شاد، موزه مشهد و قبر نادر شاه هم جالب نظر سیاحان هستند - معلوم می‌شود که در مجسمه جرأت و حوصله مندی نادر شاه متشکل شده است.

از مشهد به شیراز رفتم - شیراز سرزمین خواب‌های طلایی من بود - شیراز سعدی، شیراز حافظ، شیراز ترک شیرازی، شیراز آب و رکن آباد و شیراز گلگشت مصلی، آن شیراز که بر حسن او در این زمان لندن و نیویارک نثار باید کرد - مزار سعدی پیش من بود. نغزهای سعدی به هزار حسن و خوبی بر سنگ مرمر کنده گردیده، و بر قبر اطراف آن نصب کرده‌اند - بر باب الداخله این مصرعه دامن دل عشاق سعدی را می‌گیرد:

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید.

چمن آرائی اطراف مزار وی جنت نگاه است - مزار حافظ هم قریب مزار سعدی هست. آن هم به کمال صنایع تعمیر (ساختمان) گردیده و منقوش ساخته شده است - من در نظاره روضه‌های سعدی و حافظ محو بودم که گوش دلم آوازی شنید - بعضی از شعراء مرحومین با

يك دگر می گفتند که چه خوش بود اگر باری تعالی ما را باز به دنیا می فرستید و در سرزمین ایران مرگ نصیب می کرد تا مزارهای ما را همچو مزارهای سعدی و حافظ می ساختند و داغ مجرومی ما محو می شد .

شیراز در هنگام باستان دارالسلطنت بود - در شیراز نوادر تاریخی آن چنان نیستند که در اصفهان می یابیم اما جام شیراز از صهبای زندگی و خوش گامی لبالب هست - در شیراز از دانشور گرانمایه آقای حسن کریست ملاقی شدم . آقای کریست فارغ التحصیل دانشگاه آکسفورد هستند و در ادبیات انگلیسی درس می دهند . ایشان از مسکوکات اسلامی میلی بغایت دارند و هم در ذخیره مسکوکات ایشان چند سکه های نادر و نایاب هستند .

از شیراز به اصفهان رفتم - این شهر در باستان تا مدت مدید دارالسلطنت بود و از نوادر تاریخی دامنش پر است . در اصفهان میدان شاه که اطراف آن از مسجد شاه و مسجد شیخ - لطف الله مزین هستند دامن کش سیر بینان هست . قصر عالی قاپو و مدرسه چهارباغ هم جالب سیاحان اند - من تا دیروقت بر کنار حوض مدرسه نشسته در یاد ماضی گم گشتم - چون برخاستم دیدم که يك جماعت سیاحان فرنگ رطب اللسان در ثنای تعمیر (ساختمان) و نقاشی مدرسه بودند . در اصفهان مزار شاعر شهیر صایب را هم دیدم . خیلی خوب است و آن خیابان بنام صایب موسوم است .

من از اصفهان به تهران باز گشتم . در آن زمان زمستان آغاز شده بود - منظره برف باری خیلی حسین (زیبا) بود . دلچسپی من از برف دیده بعضی دوستان از ایران تعجب کردند و پرسیدند که آیا شما در هندوستان برف ندارید . گفتم که من از جنوب هندوستان هستم در هندوستان برف هست مگر در انتهای شمال و تقریباً دوهزار فرسخ از شهر حیدرآباد که وطن من است . در تهران از آقای سیاوشی نائب مدیر اعلی (مدیر کل) فرهنگ و هنر مملکتی شاخ (شعبه) فلها ملاقات کردم . موصوف در مراجعت از تبریز در هواپیما هم سفر من بودند و از فرودگاه مهرآباد مرا در ماشین خود به مرمر هتل که قیام من بود رسانیده دعوت ملاقات دادند . بعد از مراجعت از اصفهان از این آقا ملاقی شده خیلی خوشوقت شدم . نزد ایشان با يك آقای دیگر ملاقات شد . چون که بروائی در فارسی صحبت کردند خیال کردم که ایرانی بودند ولی بعد از تعارف واضح شد که از روسیه بودند و در سفارت روسیه بر عهده معتمد اول (دبیر اول) فایز .

فضای ایران این قدر دوست دارانه بود که دل از آنجا بیرون رفتن نپسندید - با دل ناخواسته مرخص شدم - بر تکرار دعوت های باز آمدن و وعده های باز گشت و معانقه های گرم جوشانه این صحبت های رنگین به اختتام رسیدند مگر یاد این صحبت ها تا حال باقی است و می نماید که این یاد تا پایان حیات دوام یابد .

در باره ایرانیان اجمالا این قدر عرض می کنم که اهالیان ایران خوشرو ، خوش پوشاک ،

خوش خوراك، خوش دل و خوش اخلاق هستند. از ملاقات ایشان دل شاد می شود، هم کلامی از ایشان لطف می دهد، از معیت ایشان محبت بافزاید و مهمان نوازی ایشان دلمی رباید - در ایران دوستاری از هندوستان عام است - بازارهای ایران از اسباب قدیم و جدید مملو هستند - بازار گانینان بنایت خوش اخلاق اند - هتلهای پاکیزه و نفیس هستند - ذرایع حمل و نقل (وسایل باری و سفر) چه اتوبوس و چه قطار آهن و چه هواپیما همه راحت بخش اند - غذاهای ایرانیان بسیار با ذایقه و لذیذ هستند - چلو کباب ، جوجه کباب و خورش های مختلفه جواب ندارند . میوه های خشک و تر به کثرت دستیاب می شوند و مردمان معمولاً میوه ها می خورند و آب میوه می نوشند . روزگارد در ایران ناموافق نیست. صنعت نفت يك نعمت الهی است و در این صنعت صدهزاران مردم مشغول و برسر کاراند . بسیار ساختمان های بزرگ تعمیر (ساخته) شده اند و بسیار زیر تکمیل هستند .

بعد از مراجعت به هندوستان من از يك دوست ایرانی پرسیدم که شما آن فردوس را گذاشته در این اعراف چگونه می گزارانید . گفت در آن زمان که ما از ایران به هندوستان آمدیم فردوس خوابی و خیالی بود زحمت انتظار نکشیدیم و سوی هندوستان روان شدیم - فردوس زیر سایه شاهنشاه و به همت و ابتکارات او اکنون تکمیل یافت ولی در اعراف شما چنان دلبستگی شد که باز رفتن نتوانیم . وطن شما کرامت ها دارد .
دام هم رنگه زمین بود گرفتار شدیم .

سید نورمحمد اکیلوی

۱۵ جنوری سنه ۱۹۷۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حبیب الله ذوالقدر

«تابناک»

قحط مهر است و کسی را غم این سوخته نیست!
هیچ ، دامن زن این آتش افروخته ، نیست
در جهانم بجز این خواسته ، اندوخته نیست
دیده ای نیست که چون تکه بر آن دوخته نیست
نتوان دید که در جامه آن شوخ ، تنی نیست
که جز آن لب . بدوای دگر ، آموخته نیست
عیب اخوان چه کنی ؟ یوسف نفروخته نیست

می کشد دود ، سر از سینه و دل سوختنی است
آتش افتاده بجان من و جز دامن زن
سر افراخته ، درپای تو انداخته ام
برش خوشتر از اندازه ، که اندام تو راست
آنچنان ناز و لطیف است که يك پارچه روح!
دل خو کرده به دردم ، بدوا به نشود
خود فروشد ، رجالی که اولوالعزم ترند

روشنائی نپذیرد دل عاری از مهر

«تابناک» آن دل پاکیزه ، که کین توخته نیست